# پیامبرمهربانی و عطوفت

در [قصه و داستان](http://amoorohani.com/category/c25-literature/c30-story) ۱۰ آذر ۱۳۹۳ 143 نمایش

گروهی از کودکان مشغول بازی بودند.

    ناگهان با دیدن پیامبر ـ صلّی الله علیه و آله ـ که به مسجد میرفت، دست از بازی کشیدند و به سوی حضرت دویدند و اطرافش را گرفتند.

    آنها دیده بودند پیامبر اکرم ـ صلّی الله علیه و آله ـ حسن ـ علیه السّلام ـ وحسین ـ علیه السّلام ـ را به دوش خود می گیرد و با آنها بازی می کند.

    به این امید، هر یک دامن پیامبر را گرفته، می گفتند: «شتر من باش» .

    پیامبر می‌خواست هر چه زودتر خود را برای نماز جماعت به مسجد برساند، اما دوست نداشت دل پاک کودکان را برنجاند.

    بلال در جستجوی پیامبر ـ صلّی الله علیه و آله ـ از مسجد بیرون آمد، وقتی جریان را فهمید خواست بچه‌ها را تنبیه کند تا پیامبر را رها کنند.

    آن حضرت وقتی متوجه منظور بلال شد، به او فرمود: «تنگ شدن وقت نماز برای من از این که بخواهم بچه‌ها را برنجانم بهتر است. »

    پیامبر از بلال خواست برود و از منزل چیزی برای کودکان بیاورد. بلال رفت و با هشت دانه گردو برگشت. پیامبر ـ صلّی الله علیه و آله ـ

    گردوها را بین بچه ها تقسیم کرد و آنها راضی و خوشحال به بازی خودشان مشغول شدند

نفایس الاخبار، ص ۲۸۶